گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید ابراهیم رشید به مناسبت اولین سالگرد شهادتش

جبهه سوریه مشتاق هنرنمایی «رشید ضدگلوله» بود

احمد محمدتبریزی

شهید ابراهیم رشید تیر ماه سال گذشته طی عملیاتی مستشاری در مسیر جاده تدمر - دیرالزور سوریه با برخورد با تله انفجاری به شهادت رسید. شهید رشید به واسطه تخصص در زمینه انفجار و تخریب در دو مسابقه تلویزیونی «فرمانده» و «ضدگلوله» حضور داشت و شهادت‌شان با بازتاب رسانه‌ای گسترده‌ای روبه‌رو شد. «جوان» در سالگرد شهادت ایشان با همسر شهید، سمیه عسگری گفت‌وگویی انجام داده تا اطلاعات کامل‌تری از شخصیت و سبک زندگی شهید رشید ارائه دهد. ماحصل این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

اولین بار چه زمانی و در کجا با شهید رشید آشنا شدید؟

اولین بار سال ۱۳۹۰ با آقارشید آشنا شدم. من شرکت نورافشانی و تخصص انفجار دارم و آقای رشید از ما خرید می‌کرد و رفته رفته وارد سیستم کاری ما شد. گاهی چند جا نورافشانی داشتیم و ایشان با توجه به تخصص‌شان که تخریب و انفجار بود با ما همکاری می‌کرد و آشنایی از این طریق اتفاق افتاد. بعد از یک سال که از آشنایی‌مان گذشت موضوع ازدواج مطرح شد و با هم ازدواج کردیم.

شما در طول این مدت ایشان را چطور آدمی دیدید؟

آقاابراهیم انسانیت را به معنای واقعی کلمه داشت و این برایم ملاک مهمی بود. کسی که در صحبت‌هایش بگوید وقتی مرد از سر کار به خانه می‌آید نباید هیچ‌کدام از دغدغه‌های کاری و مشکلاتش را با خودش بیاورد یعنی به یک فهم و کمال بزرگی در زندگی رسیده است. چون بسیاری از مردها نمی‌توانند تفکیکی بین مسائل خانه و کار قائل باشند و ناراحتی‌های محیط کار را با خود به خانه می‌آورند ولی ایشان چنین اخلاقی نداشت. معیارهای مالی برایم مهم نبود و ایمان، پاکی، اخلاق و انسانیت آقاابراهیم مهم بود که تمام این موارد را در بهترین حالت داشت. شهید رشید در اخلاق و انسانیت واقعاً تراز بود. من در طول سال‌هایی که کار کرده‌ام هنوز مردی را مثل آقاابراهیم ندیده‌ام.

در طول شش سالی که با هم زندگی کردید صاحب فرزند هم شدید؟

من متولد سال ۱۳۶۱ هستم و آقاابراهیم سال ۱۳۶۵ به دنیا آمده بود و من چند سال از ایشان بزرگ‌تر بودم. من از شهید رشید فرزندی نداشتم ولی از ازدواج قبلی‌ام دو فرزند پسر داشتم که آقاابراهیم قبول کردند فرزندخوانده‌شان باشند. آقاابراهیم به خوبی پذیرای این موضوع بود و رابطه خوبی با بچه‌ها داشت که پسرهایم وقتی کاری داشتند به من زنگ نمی‌زدند و با شهید رشید تماس می‌گرفتند. رابطه خیلی نزدیک و خوبی با هم داشتند. آقاابراهیم خیلی دوست‌شان داشت و همه جوره نگران بچه‌ها بود. اگر گاهی بچه‌ها شلوغ و اذیت می‌کردند اصلاً ناراحت نمی‌شد و می‌گفت بچه هستند و باید بازی و شلوغ کنند. بچه‌ها اگر مشکلی داشتند به پدرشان می‌گفتند و دیگر خیلی با من کاری نداشتند. بچه‌هایم آن‌قدر روی پدرشان حساس هستند که می‌خواهند راه آقاابراهیم را بروند. یکی از پسرهایم می‌خواهد وارد کارهای نظامی شود و عکس شهید رشید را از خودش جدا نمی‌کند. تفکر و رفتارش بسیار شبیه شهید رشید شده است. زندگی ما خیلی عاشقانه و گرم بود. برخی از دوستان می‌گویند چون آقارشید زیاد مأموریت می‌رفت فکر نمی‌کردیم شهادت‌شان آن‌قدر برای شما سخت باشد. در صورتی که حضور آقارشید از مردهایی که صبح تا شب کنار همسرشان هستند، بسیار پررنگ‌تر بود. وقتی به سوریه می‌رفت روزی ۲۰ تا ۳۰ پیام عاشقانه به من می‌داد. در یک سالی که از شهادت ایشان می‌گذرد خیلی بر ما سخت گذشته است و نبودن آقاابراهیم ضربه سهمگینی برایمان بوده. بچه‌هایم نیز از نبودن ایشان خیلی ضربه خورده‌اند چون به معنای واقعی کلمه برایشان پدر بود.

شهید رشید چگونه به مسابقه «ضدگلوله» رفت؟

مسابقه ضدگلوله در پادگان ۲۰ رمضان فیلمبرداری می‌شد و شهید رشید نیز محل کارش در لشکر ۲۰ رمضان بود و بنا به تخصص‌شان که انفجار بود، مسئولیت انفجارهای مسابقه را برعهده گرفتند. بحث انفجار دو مسابقه ضدگلوله و فرمانده با آقارشید بود.

شهید رشید چطور از این زندگی گرم و عاشقانه دل کند و هوای رفتن به سوریه سرش افتاد؟

آقارشید تخصص جنگ نامنظم و چریکی بود. فوق‌العاده علاقه و مهارت در این زمینه داشت و در همین رشته تحصیل و تحقیق کرده بود. آقاابراهیم هیچ وقت مستقیم درباره موضوعی صحبت نمی‌کرد و به قول معروف به در می‌گفت تا دیوار بشنود. یک بار خیلی ناراحت بود و چون در خانه همیشه شاد و بانشاط بود این ناراحتی خیلی برایمان عجیب بود. اصرار زیادی کردم تا دلیل ناراحتی‌اش را بگوید و در آخر گفت که از شهادت رزمندگان مدافع حرم ناراحت است. از شهادت کسانی که می‌شناخت صحبت کرد و گفت جنگ سوریه خیلی متفاوت است و باید با شکلی متفاوت با تروریست‌ها جنگید. من به ایشان گفتم اگر می‌دانی، می‌توانی کاری کنی برو. اولش گفت که نمی‌شود و شما و بچه‌ها را چه کار کنم. وقتی نگرانی‌اش را از بابت ما پرسید من گفتم ناموس کشور و خاک وطن از همه ما مهمتر است. گفتم تو به تمام خاک ایران تعهد داری و اگر کاری از دستت برمی‌آید باید بروی. جبهه سوریه مشتاق هنرنمایی ابراهیم بود. محل کار آقاابراهیم تهران و خانه‌اش در قم بود و هر روز این مسیر را می‌رفت و می‌آمد. یک شب نمی‌توانست دوری خانواده‌اش را تحمل کند. بحث‌های اعتقادی در زندگی آقاابراهیم اولویت خیلی بالایی داشت و در کنار آن بحث‌های مادی نیز مطرح بود. اولین اعزام ایشان سال ۱۳۹۴ بود و در مدتی که آنجا حضور داشت مرتب پیام می‌داد و تماس می‌گرفت. خیلی مهم است قبل از خنثی کردن بمب یا تله انفجاری با وجود استرس و حساسیت بالایی که وجود دارد به همسرت پیام بدهی و حالش را بپرسی (گریه می‌کند). متأسفم برای کسانی که فکر می‌کنند شهدای مدافع حرم برای پول رفته‌اند... شهید رشید هیچ دغدغه مالی نداشت چون هر دو کار می‌کردیم و درآمدمان خوب بود. ما هیچ نیاز مالی نداشتیم و متأسفم برای کسانی که فکرهای اشتباه درباره شهدای مدافع حرم می‌کنند. شهید رشید به تمام آدم‌ها با هر دین و آیینی احترام می‌گذاشت و هیچ‌وقت با بدی با کسی برخورد نمی‌کرد و نمی‌خواست عقایدش را به کسی تحمیل کند.

با وجود رضایت‌تان حتماً رفتن‌شان برایتان سخت بوده است؟

خیلی سخت بود. وقتی یک نفر را دوست دارید باید چیزی که او دوست دارد را انجام بدهید. درست است که من همسر، عشق و امیدم را از دست دادم ولی خوشحالم که آقاابراهیم به آرزویش رسید. نبودن آقاابراهیم خیلی سخت است ولی من خوشحالم به آنچه که می‌خواست رسید... (گریه می‌کند) شهید رشید هر بار که اعزام می‌شد یک تا دو ماه آنجا می‌ماند. اولین بار برای آزادسازی حلب رفت. اولین بار که رفت فقط می‌خواست برود اطلاعاتی به دست بیاورد و برگردد که دیگر ماند و ماندگار شد. در آنجا خیلی دلتنگ می‌شد و این دلتنگی برای هر دویمان بود ولی هدف مدنظر شهید رشید بالاتر از همه اینها بود. گاهی مجبوری برای یک هدف بزرگ‌تر از یک‌سری مسائل بگذری که در این راه باید دل کندن را یاد گرفت.

> خیلی مهم است قبل از خنثی کردن بمب یا تله انفجاری با وجود استرس و حساسیت بالایی که وجود دارد به همسرت پیام بدهی و حالش را بپرسی. متأسفم برای کسانی که فکر می‌کنند شهدای مدافع حرم برای پول رفته‌اند... ما هیچ نیاز مالی نداشتیم و متأسفم برای کسانی که فکرهای اشتباه درباره شهدای مدافع حرم می‌کنند

شما فکر می‌کردید یک روز آقاابراهیم شهید شوند؟

من اصلاً فکر نمی‌کردم یک روز ابراهیم شهید شود. حتی فکر نمی‌کردم ایشان زخمی شود. به تخصص و تبحر و فکرش ایمان داشتم و با دقت و پشتکار زیادی کارهایش را انجام می‌داد. با این حال اگر می‌دانستم که ابراهیم یک روز شهید می‌شود باز می‌گذاشتم این مسیر را ادامه دهد و مانعش نمی‌شدم.

شهادت‌شان چگونه اتفاق افتاد؟

همچنان خبرها درباره شهادت‌شان ضد و نقیض است ولی آنچه مشخص است رشید با مین کنار جاده‌ای شهید شده است. سحرگاه در حال رفتن بود که مین منفجر و شهید می‌شود. می‌خواست به تدمر برود که در میانه راه به شهادت می‌رسد.

هنگام شنیدن خبر شهادت چه حالی داشتید و بر شما چه گذشت؟

شب قبل از شهادت فرمانده آقاابراهیم با من تماس گرفت و حال ابراهیم را پرسید. گفتم من خبری ندارم و آیا شما خبر دارید؟ گفت اینجا شایعه‌اش داغ است. وقتی این را گفت من فکر کردم شایعه مربوط به چیزهای دیگر باشد. گفتم چه شایعه‌ای؟ گفتند شایعه شهادتش! گفتم تا کی معلوم می‌شود؟ گفت تا یک ساعت دیگر معلوم می‌شود. آن لحظه هنوز متوجه واقعیت نبودم و عمق حادثه را درک نکرده بودم. وقتی این حرف‌ها را شنیدم دیگر منتظر خبر فرمانده شهید رشید نماندم و خودم با سوریه ارتباط برقرار کردم. خبر شهادت را خودم از آنجا گرفتم و دیگر مطمئن شدم چنین اتفاقی افتاده است. آن لحظه تازه فهمیدم چه اتفاقی افتاده. دیگر نفس کشیدن برایم سخت شد. وقتی نفس آدم برود، آدم می‌خواهد بمیرد. (گریه می‌کند) آقاابراهیم رفته و دیگر برنمی‌گردد. پای تلفن نشسته بودم و گریه می‌کردم. من دنیایم را از دست داده بودم و خیلی برایم سخت بود.

شهید رشید پیش از شهادت وصیت‌نامه‌شان را نوشته بودند و گویی هر لحظه آمادگی شهادت داشتند. آیا با شما درباره شهادت‌شان صحبت کرده بودند؟

ابراهیم در این باره چیزی به من نمی‌گفت چون می‌دانست به لحاظ احساسی برایم خیلی سخت است اما چون به پسر بزرگش نزدیک‌تر بود یک‌سری مسائل را به او گفته بود که اگر من شهید شدم نگذارید مادرتان اذیت شود و دیگر شما مرد خانه هستید. وصیتش را به پسرش گفت و در این باره با من صحبت نکرد. می‌دانست نباید اشک من را دربیاورد. برای آخرین اعزام انگار یک‌سری مسائل به او الهام شده بود. کسی بود که همیشه کارهایش را خودش انجام می‌داد و به کسی محول نمی‌کرد ولی قبل از اعزام آخر به برخی از همکاران سفارش کرده بود حواستان به خانم عسگری باشد. بعداً فهمیدم بعضی مسائل را به دیگران سپرده بود. من نوروز سال گذشته پدرم را از دست دادم و چند ماه بعدش ابراهیم شهید شد و خیلی سال سختی برایم بود. شهید رشید روز خاکسپاری نبود و ما هم چیزی به او نگفتیم و ایشان برای مراسم چهلم آمد. ما یکی از آرامگاه‌های دسته جمعی را گرفته بودیم که آقاابراهیم آنجا گفت اگر من از دنیا رفتم اینجا نمی‌آیم و به گلزار شهدا می‌روم. من اصلاً به شهادتش فکر نمی‌کردم و تازه با این حرف‌ها کمی ذهنم درگیر شده بود. چند بار گفتم ابراهیم نکند آنجا اتفاقی برایت بیفتد که با لبخند جوابم را می‌داد.

در پایان اگر نکته‌ای از زندگی و شخصیت ایشان در ذهنتان است را برایمان بگویید.

شهید رشید پشتکار بالایی داشت و به امور مالی اصلاً اهمیت نمی‌داد. با ماشین شخصی کارهای اداری انجام می‌داد. ناهار محل کارش را نمی‌خورد و می‌گفت بیت‌المال است. یک بار هم از اماکن تفریحی ارگان‌ها استفاده نکردیم و از امکاناتی که دیگران استفاده می‌کردند، استفاده نکردیم. خیلی به بیت‌المال حساس و مقید بود و اهمیت می‌داد. مسائل مادی و مالی اصلاً برای شهید رشید ارزش نبود و ایشان اولویت‌هایشان را در چیزهای دیگری جست‌وجو می‌کرد.

گزارش

مقدمات انجام عملیات رمضان در تیرماه ۳۷ سال پیش

ورود به دوره فرسایشی جنگ

غلامحسین بهبودی

سی و هفت سال پیش در چنین روزهایی جبهه‌های جنگ در تب و تاب مقدمات عملیاتی بود که شکست یا پیروزی در آن، تأثیر غیر قابل کتمانی در سرنوشت جنگ داشت. اولین تلاش گسترده ایران برای ورود به خاک عراق، ریسک بزرگی بود که تبعات گسترده‌ای داشت. از یک طرف ابرقدرت‌ها را از ترس نفوذ منطقه‌ای ایران به تکاپو می‌انداخت و از طرف دیگر بهانه‌های لازم را به جریان‌هایی می‌داد که زمزمه‌های اتمام جنگ را تا آن لحظه مخفی نگاه داشته بودند.

جایگاه عملیات رمضان در تاریخ جنگ کم‌نظیر است. تقریباً اولین حرکت گسترده ایران برای پایان جنگ به شمار می‌رود. بیش از دو ماه قبل که الی بیت‌المقدس برای آزادسازی خرمشهر آغاز شد، فرماندهان ایرانی می‌خواستند به سمت همان اهدافی بروند که رمضان در پی آن بود؛ عبور از مرز و پیشروی به سوی بصره. اما چون عراق مرزهایش را به روی واحدهایی ایرانی بست و مقاومت زیادی نشان داد، ایرانی‌ها تصمیم گرفتند به جای ورود به خاک عراق، بر روی فتح خرمشهر متمرکز شوند.

> انشقاق داخلی که منتظر بهانه‌ای برای ابراز وجود بود، ورود به خاک عراق را پیراهن عثمان کرد و علناً به مخالفت با تداوم جنگ پرداخت. سوت آغاز عملیاتی فرسایشی نواخته شده بود که از سوی جریان‌های داخلی و خارجی پیش برده می‌شد

یک ماه و بیست روز بعد از فتح خرمشهر، رمضان می‌خواست کار نیمه تمام الی بیت‌المقدس را تمام کند. البته این بار دیگر دغدغه آزادی خرمشهر وجود نداشت و توازن قوا به نفع جبهه ایران می‌چربید. عراق حدود ۲۰ هزار اسیر داده بود و ایران نیز با به کارگیری غنائم دو عملیات فتح‌المبین و الی بیت‌المقدس قوی‌تر از هر زمان دیگری به نظر می‌رسید. از طرف دیگر جبهه ایران، رزمندگانی را به عملیات رمضان می‌فرستاد که دیدن صف طویل اسرای عراقی در عملیات قبلی، اعتماد به نفس آنها را به حد اعلی رسانده بود.

به هر روی رمضان با امیدواری‌های بسیاری در گرمای تیرماه ۱۳۶۱ مقدمه‌سازی و انجام شد. تقریباً همه جهان می‌دانستند ایران قصد ورود به خاک عراق را دارد. منطقه مورد نظر هم تقریباً مشخص بود. شرق بصره و عبور از مناطق مرزی پاسگاه زید و شلمچه که نزدیک‌ترین نقاط به بصره محسوب می‌شدند.

آن طرف، دشمن نیز خودش را آماده رویارویی با ایرانی‌ها کرده بود. عراق در فاصله یک ماه و ۲۰ روز بعد از شکست در خرمشهر به سرعت واحدهای نظامی‌اش را بازسازی کرد. همچنین از استراتژی موانع مدد گرفت که تا پایان جنگ آن را رها نکرد و رفته رفته به تکامل رساند. در همین عملیات رمضان آرایش مثلثی سنگرهای عراقی، نیروهای ایرانی را بارها غافلگیر کرد. یک ضلع از این موانع که شکافته می‌شد، نیروی مهاجم (ایرانی‌ها) وارد محیط داخلی مثلث می‌شدند. سپس ضلع شکافته شده توسط عراقی‌ها ترمیم می‌شد و رزمنده‌ها از سه طرف مورد حمله قرار می‌گرفتند.

عملیات رمضان از ۲۲ تیر تا هفتم مرداد در گرمای شدید تابستانی آن هم در منطقه‌ای که گرمایش در عراق و ایران معروف است، انجام گرفت. جز لیبی هیچ کشوری از ایران دفاع نکرد و جامعه جهانی به تأسی از تبلیغات ابرقدرت‌های غرب و شرق، حمایت خود را از عراق اعلام کرد. چنانچه بعثی‌ها قبل و حین عملیات از پشتیبانی نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بهره‌ها بردند.

به هر روی ایران در عملیاتی که قرار بود سرنوشت جنگ را مشخص کند، شکست خورد. ما با روی دیگری از جنگ آشنا شدیم که به وضوح از دخالت بیگانگان رنج می‌برد. انشقاق داخلی که منتظر بهانه‌ای برای ابراز وجود بود، ورود به خاک عراق را پیراهن عثمان کرد و علناً به مخالفت با تداوم جنگ پرداخت. سوت آغاز عملیاتی فرسایشی نواخته شده بود که از سوی جریان‌های داخلی و خارجی پیش برده می‌شد. به موازات شعار گروه‌های معاند که ایران را از جایگاه مدافع به جایگاه مهاجم تزنزل می‌دادند، غرب و مشخصاً امریکا نیز جسارت بیشتری برای نزدیک شدن به عراقی پیدا کرد که پیشتر آن را جزو دولت‌های تروریستی اعلام کرده بود.

عملیات رمضان مثل دو روی سکه‌ای بود که این طرف و آن طرفش تفاوت عمده‌ای با هم داشت. پیروزی‌اش می‌توانست پایان خوشی بر یک جنگ تحمیل شده باشد و شکست در آن به مثابه ورود به دوره‌ای از منازعات فرسایشی که دورنمای زیبایی از پایان جنگ ارائه نمی‌داد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۹۳

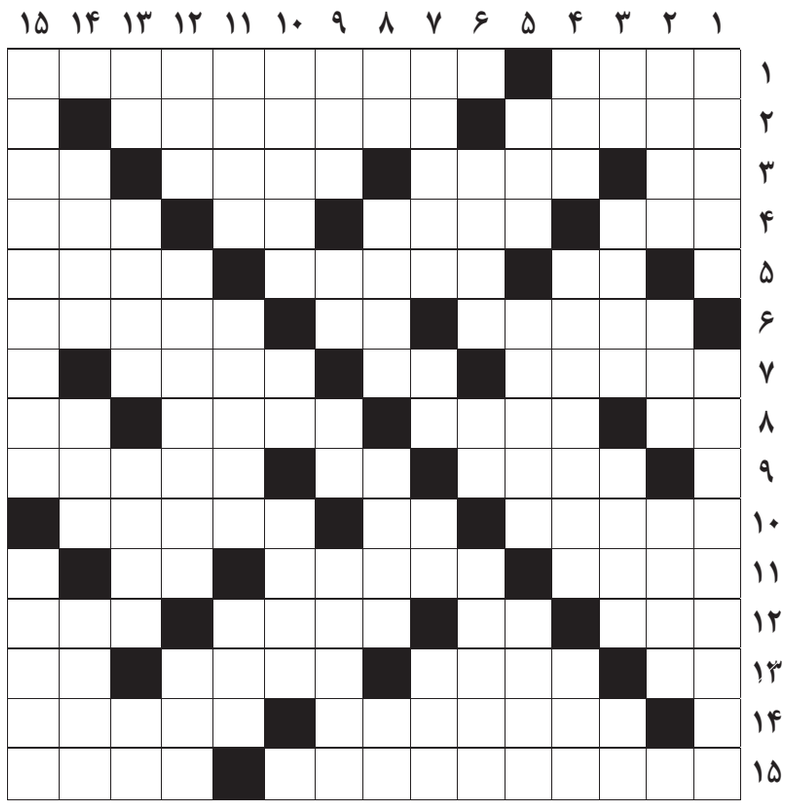

از راست به چپ

■ ۱- عفو و بخشایش- کهنه و فرسوده ■ ۲- چراغ دریایی- سازمان‌ها و مؤسسات ■ ۳- آتش روستایی- سرمربی تیم فوتبال پیکان- از صفات خداوند- کشور ورافتاده! ■ ۴- کرشمه و ادا- قابل قبول- اسم آذری- سلطان ■ ۵- شالوده- از نام‌های باری‌تعالی- گرد و غبار ■ ۶- پایتخت آل خلیفه- زدنی پرچانه‌ها- مخترع آینه ■ ۷- یاد دادن- رود فرانسوی- خواهر حضرت یوسف ■ ۸- فرمانده بدن- بزرگ‌ترین آبزی جهان- درخت مسواک- چه وقت ■ ۹- فیلم مجید مجیدی- تاقچه بالا- جانور دریایی شبیه گیاه ■ ۱۰- پیستون فوتبالی!- رود آرام- رفتن به مشاهد متبرکه ■ ۱۱- حزب هیتلر- قضیه- پسوند شباهت ■ ۱۲- نویسنده رمان مشهور میشل استروگف- برگ برنده- صفت چشم زیبا- تا آنجا که ■ ۱۳- از اقمار مشتری- شهری نزدیک کاشان- پاندول- مخفف هستم ■ ۱۴- آدمک چوبی کارتونی- ساز بادی چوبی بلوچ‌ها ■ ۱۵- دارویی برای درمان عفونت‌ها- پرتابه ورزشی

از بالا به پایین

■ ۱- ماندنی نیست- تیم فوتبالی در انگلیس ■ ۲- دیوار انکار- راه عبور- فلانی ■ ۳- سه کیلو- مفصل پرکار- مایعی بی‌رنگ، با بوی تند و قابل اشتعال که از تقطیر قطران زغال‌سنگ به‌دست می‌آید- یار مت ■ ۴- سنگ آتشفشانی- عمران و آبادسازی- خرس آذری ■ ۵- خونابه- نامی- خرگوش ■ ۶- کپر- منقار کوتاه- برابر و یکسان ■ ۷- ماحصل- جوی خون- مادر لر- مخفف نیکو ■ ۸- هر یک از اخلاط چهارگانه- شتر تندرو- دلخوری- هنوز انگلیسی ■ ۹- لانه پرنده- تلخ- کلمه نفرت- مقامی است از دوازده مقام موسیقی ■ ۱۰- سبزی کباب- مروارید- خون آشام معروف ■ ۱۱- حاکم شرابخوار بنی امیه- شهری نزدیک شاهرود- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا ■ ۱۲- اهلی- لوزالمعده- محوطه اصلی زورخانه ■ ۱۳- مترادف فراوان- رایزنی- پزشک چاقو به دست- نماد لاغری ■ ۱۴- هدیه- قطع سینمایی- حکیم و فیزیکدان یونان باستان ■ ۱۵- فیلمی از اورسن ولز- حرکات صورت

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

					۳		۱	
		۷					۲	۵
۹	۱				۷			۶
۱	۸			۲			۷	
			۶				۹	
	۷							
۶						۲		
۲		۱	۹	۶		۸		
			۴			۶		

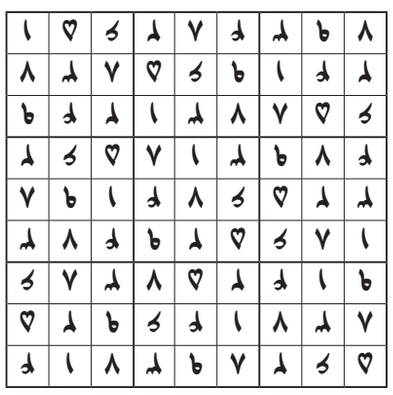

جدول کلمات متقاطع
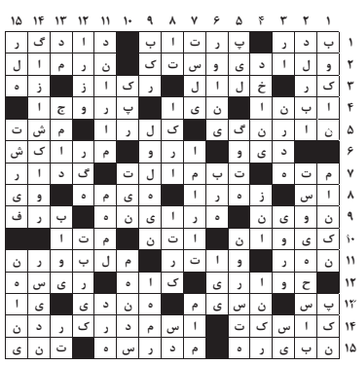
پاسخ جدول شماره ۵۶۹۲